

بررسی امکان «وجوب مشروط» با تأکید بر دیدگاه استاد آملی لاریجانی

محمد حاج ابوالقاسمی^۱

محمد مهدی محفوظی^۲

چکیده

یکی از دلایل انکار «واجب مشروط» از سوی اصولیان این است که «هیئت» از معنای حرفی است و معنای حرفی، جزئی و تقيیدناپذیرند؛ پس نمی‌توان قید را به آنها بازگرداند. در مقابل، بزرگانی مانند صاحب کفایه، محقق اصفهانی و محقق خوبی بر اساس انکار جزئی بودن معنای «هیئت»، همچنین اثبات امکان «تقيید جزئی» به این گونه که یا از ابتدا آن را به صورت مقید ایجاد کنیم (بر اساس نظر مرحوم آخوند) و یا به صورت معلق تصویرش کنیم (بر اساس بیان محقق اصفهانی، محقق عراقی، محقق خوبی و امام خمینی) و نیز بازگرداندن قید به چیزی بیرون از معنای «هیئت» (نظریه محقق روحانی که استاد آملی لاریجانی نیز آن را تقویت کرده است)، به این استدلال منکران «واجب مشروط» پاسخ داده‌اند. اشکال دیگر «وجوب مشروط» این است که مفاد «هیئت» معنای حرفی آلی و غیر مستقل است؛ از این رو تقيید نمی‌پذیرد. به این استدلال نیز پاسخ‌هایی داده شده است؛ از جمله امکان لحاظ استقلالی معنای حرفی (محقق خوبی)، امکان انشاء همراه با قید از آغاز (صاحب کفایه و محقق اصفهانی)، نگاه استقلالی پس از انشاء آلی (محقق اصفهانی و امام خمینی)، رجوع قید به «ماده منتسب» (محقق نایینی). این تحقیق که با روش توصیفی - تحلیلی انجام شده، به این نتیجه رسیده که هیچ یک از دو اشکال بررسی شده، یعنی جزئی بودن معنای حرفی و آلی بودن آن، نمی‌تواند مانعی برای «وجوب مشروط» ایجاد کند **واژگان کلیدی:** واجب مشروط، وجوب مشروط، معنای حرفی، نگاه استقلالی، نگاه آلی، ماده منتسب.

۱. استاد سطوح عالی، سطح ۴؛ دکترای علوم قرآن و حدیث، hajabolghasem.ir@gmail.com

۲. استاد سطوح عالی، سطح ۴، fatemehjaberi362@gmail.com

مقدمه

اصولیان از شیخ انصاری به بعد^۱ درباره امکان «واجب مشروط» یا به تعبیر دقیق‌تر امکان «وجوب مشروط» دو نظر ابراز کرده‌اند:

۱. نظریه شیخ انصاری که «وجوب مشروط» را ناممکن می‌داند؛ چراکه قید نمی‌تواند به «هیئت» بازگردد و ناچار باید «ماده» را مقید کند؛

۲. نظریه صاحب کفایه و بسیاری دیگر از اصولیان پس از ایشان که «وجوب مشروط» را ممکن می‌شمارند و قید را بر اساس ظاهر جمله شرطی بر «هیئت» حمل می‌کنند (نظر صاحب کفایه و نظریه مختار) یا راه‌های دیگری برای حل مشکل ارائه می‌دهند که در ادامه بیان می‌شود.

بنابراین در نظریه شیخ انصاری دو ادعا وجود دارد: یکی ناممکن بودن بازگشت قید به «هیئت» و دیگری رجوع قید به «ماده».

استدلال‌های فراوانی برای اثبات ادعای اول بیان شده که یکی از مهم‌ترین آنها جزئی بودن معنای حرفی و در نتیجه، تقییدناپذیر بودن آن است. گفتنی است که پذیرش ناممکن بودن تقیید امور جزئی در ابواب مختلف اصول و فقه تأثیر دارد. اشکال دومی که در این گفتار بدان می‌پردازیم، غیرمستقل بودن معنای حرفی و عدم امکان تقیید آن از این جهت است. پاسخ‌های صحیحی به هر دو اشکال داده شده که در ادامه بررسی می‌شوند. در پایان نیز به این نتیجه می‌رسیم که اشکالات یادشده خللی در امکان «واجب مشروط» ایجاد نمی‌کنند.

اشکال نخست: جزئیت معنای حرفی

خلاصه این اشکال که در تقریرات به مرحوم شیخ انصاری نسبت داده شده (ر.ک: کلانتر، ۱۴۰۴، ص ۴۶-۴۵)، چنین است که «هیئت» معنای حرفی است و تقیید نمی‌پذیرد؛ زیرا معنای حرفی «جزئی حقیقی» است و اطلاق و تقیید در جزئی بی‌معناست. در «جزئی

۱. بررسی‌ها نشان می‌دهد چنین بحثی پیش از شیخ مطرح نبوده است.

حقیقی» امکان تنگ‌تر کردن دایره معنا وجود ندارد؛ بلکه فقط در معانی کلی که بر امور متعدد صدق می‌کنند، چنین امکانی هست.

ادعای یادشده بر دو مقدمه استوار است (۱). «نسبت» از معانی حرفی و «جزئی حقیقی» است؛ ۲. «جزئی حقیقی» تقیید نمی‌پذیرد. و اصولیان در هر دو مقدمه و نیز نتیجه استدلال (لزوم رجوع قید به ماده) مناقشه کرده‌اند که در ادامه به آنها می‌پردازیم.

۱. آیا معنای حرفی «جزئی حقیقی» است؟

برخی از اصولیان، جزئی بودن معنای حرفی را نپذیرفته و این مبنا را با بیان‌های مختلفی توضیح داده‌اند:

الف) هم «وضع» و هم «موضوع‌له» معنای حرفی عام است: صاحب کفایه در این باره می‌گوید:

درباره عدم اطلاق در معنای «هیئت» قبلاً گذشت که «موضوع‌له» و «مستعمل‌فیه» حروف، مانند «وضع» آنها، عام است و خصوصیات از چگونگی کاربرد ناشی می‌شود؛ همان گونه که در «اسم» این چنین است و تنها تفاوت بین «حرف» و «اسم» در این است که حروف وضع شده‌اند تا مفهوم آنها به صورت وسیله و حالتی برای معانی متعلقات آنها به کار رود (بر خلاف اسم‌ها) و نگاه غیر مستقل، مانند نگاه مستقل، از ویژگی‌های معنای کلمه نیست؛ بلکه از مشخصات استعمال است. ... بنابراین طلبی که از «هیئت» برداشت می‌شود، مطلق و قابل تقیید است (آخوند خراسانی، ۱۴۰۹، ص ۹۷).

البته این سخن آخوند مبتنی بر نظریه‌ای است که ایشان در باب معنای حرفی برگزیده‌اند؛ اما در جای خود اثبات شده که اگر واضع، چیزی را در «وضع» شرط کند، مخالفت با آن نباید موجب «اشتباه» شدن سخن شود. در حالی که بی‌شک، استعمال «حرف» به جای «اسم» موجب نادرست شدن کلام است. مانند آنکه به جای «ابتداء سیري کان من البصرة» بگوییم: «من سیري کان من البصرة». در صورتی که اگر شرط واضع در لفظ و معنا خصوصیتی ایجاد کند، نادیده گرفتن آن شرط به غلط شدن کلام می‌انجامد.

ب) جزئی بودن در معنای حرفی به معنای وابستگی به دو طرف: این نظریه برگزیده محقق اصفهانی است. توضیح اینکه معنای حرفی، «جزئی حقیقی» و غیر قابل تقیید و تخصیص نیست؛ بلکه جزئی بودن در حروف به معنای وابستگی به دو طرف است و این جزئیت که معنایی حرفی است، به سه رکن دارد: «وادارکننده»، «وادارشده» و «آنچه بدان وادار شده است». البته گاهی ویژگی دیگری به صورت شرط در نظر گرفته می‌شود، مانند «أكرم زیداً إن جاءک»، و گاهی چنین قیدی در نظر گرفته نمی‌شود، مانند «أكرم زیداً» که نسبت برقرارشده در مثال اول در مقایسه با مثال دوم دایره تنگ‌تری دارد؛ زیرا شرط «مجیء زید» ویژگی اضافه‌ای است که در آن قید شده است. با وجود این نمی‌توان این معنار کلی و قابل شمول بر افراد متعدد به شمار آورد؛ زیرا وجه جامع ذاتی در آن نیست که دارای افرادی باشد و آنها را پوشش دهد. البته اگر کلی بودن به معنای پذیرش وجودهای مختلف باشد، می‌توان کلی را بر معنای حرفی نیز اطلاق کرد (اصفهانی، ۱۳۷۴، ج ۱، ص ۳۳۴).

اشکال: به نظر می‌رسد «نسبتِ وابسته به دو طرف» که آگاهی از آن در گرو آگاهی از طرفین است، با «نسبتِ وابسته به سه طرف» تفاوت دارد؛ زیرا حقیقت «نسبت» همان وابستگی است و هرگاه طرف وابستگی تغییر کند، خود «نسبت» هم تغییر خواهد کرد. بنابراین «نسبتِ وابسته به سه طرف» امکان تبدیل به «نسبتِ وابسته به چهار طرف» را ندارد و چنین تبدیلی به منزله انقلاب در ماهیت و محال است؛ هر چند معنای حرفی، ماهیت ثابتی پیش از وجودش ندارد. بنابراین اگر منظور ایشان این است که «نسبت» می‌تواند از ابتدا به جای سه طرف به چهار طرف وابسته و بالطبع دایره محدودتری داشته باشد،^۱ سخنی کمابیش درست است؛ اما این به همان نظریه صاحب کفایه باز می‌گردد.

۱. تعبیر محدودسازی (تضییق) در اینجا چندان دقیق نیست؛ چون «نسبتِ وابسته به سه طرف» با «نسبتِ چهارطرفه» جامعی ندارد تا بگوییم دومی محدودتر شده اولی است؛ زیرا تضییق به این معنا صرفاً در مفاهیم کلی صحیح است، نه معنای حرفی.

در حالی که خواهیم گفت محقق اصفهانی بر سخن صاحب کفایه ایراد دارد. ولی اگر مقصود ایشان تبدیل نسبت سه‌طرفه به چهارطرفه بعد از اضافه شدن قید است، به انقلاب محال منجر خواهد شد؛ زیرا امکان ندارد نسبتی که بین سه طرف ایجاد شده، به نسبت چهارطرفه تبدیل شود. البته این سخن ایشان که معنای حرفی جزئی نیست به نظر صحیح می‌آید. اما تقیید آن جزء به روشی که گفتیم امکان ندارد و این - همان گونه که خواهد آمد - به سخن محقق خراسانی باز می‌گردد.

ج) حروف برای محدود کردن معانی اسمی وضع شده‌اند: این سخن از بیان محقق خوبی برمی‌آید:

حروف برای معانی جزئی حقیقی وضع نشده‌اند که قابل تقیید نباشند؛ بلکه تنها برای محدود کردن معانی اسمی و ایجاد خصوصیتی در آن وضع شده‌اند و روشن است که معنای اسمی بعد از تقیید و محدودیت، باز هم بر افراد متعدد خارجی قابل تطبیق است. مانند جایی که یکی یا هر دو طرف نسبت در معنای حرفی، مفهومی کلی باشند؛ مثل «سر من البصرة إلى الكوفة» که مفهوم «سیر» همچنان که پیش از محدودیت، کلی و قابل در بر گرفتن افراد متعدد بود، پس از آن نیز این قابلیت را داراست و معنای حرفی تابع آن نیز چنین خواهد بود (فیاض، ۱۴۱۷، ج ۲، ص ۳۲۶).

اشکال: حروف برای نسبت و ربط وضع شده‌اند و «نسبت» امری وابسته به دو طرف است و کلی قابل انطباق بر افراد نیست؛ بنابراین قابلیت تضییق ندارد؛ زیرا تقیید به معنای محدودتر کردن دایره صدق، فقط در کلیات تصور می‌شود. در واقع این بیان ایشان بر پایه نظریه‌ای استوار است که در باب معنای حرفی برگزیده است، ولی کارایی لازم را ندارد؛ چون محدودتر شدن معنای اسمی نتیجه‌ای است که از کاربرد حروف در معنای خودشان به دست می‌آید؛ نه اینکه موضوع له حروف باشد. مثلاً کلمه «فی» در «الرجل فی الدار» برای مطلق محدودیت در معنای اسمی وضع نشده؛ بلکه صرفاً «رجل» را در این عبارت محدود می‌کند و این به دلیل مفهوم «نسبت ظرفی» است که رابطه‌ای است بین «در بر گیرنده» و «در بر گرفته شده». به دیگر سخن، اگر مقصود محقق خوئی از وضع

حروف برای تضییق معانی اسمی این است که حروف برای مفهوم «تضییق» وضع شده‌اند، سخنی نادرست است؛ زیرا تفاوت عرفی میان معنای حروف و معنای تضییق روشن است و ترادفی نیز بین این دو وجود ندارد؛ افزون بر اینکه تضییق، مفهومی اسمی و مستقل و اصیل است، نه حرفی و وابسته. اما اگر منظور ایشان وضع حروف برای مصادیق تضییق است، لازمه‌اش این است که لفظ حروف با اسم‌هایی که بر مصادیق تضییق دلالت دارند، مرادف باشند؛ مثلاً «فی» و «مصادق تضییق» هم‌معنا باشند. در حالی که این خلاف وجدان است و تفاوت معنای این دو روشن است (ر.ک: حکیم، ۱۴۱۳، ج ۱، ص ۱۱۵). از این رو باید گفت برای محدود کردن معنای حرفی، راهی جز این نیست که از آغاز، آن را به صورت محدود ایجاد کنیم؛ همان گونه که در سخن صاحب کفایه خواهد آمد.

اشکال دوم: محقق خوئی مبنای جواز تقیید معنای حرفی را تبعیت حرف از اطراف «نسبت» قرار داده است؛ به این معنا که اگر هر دو طرف «نسبت» یا یکی از آنها کلی باشد، خود نسبت نیز کلی و قابل انطباق بر افراد متعدد خواهد شد. اما مشکل این است که در پاره‌ای موارد که هر دو طرف معنای حرفی، جزئی هستند، بر اساس مبنای خود ایشان «نسبت» نیز جزئی می‌شود و نباید قابل تعلیق و تقیید باشد؛ درحالی که قطعاً تعلیق در آنها صحیح است؛ مثلاً معنای ملکیت که در عبارت «هذه الدار لزيد» با حرف «ل» نشان داده شده، دو طرف جزئی حقیقی دارد؛ یعنی «زيد» و «هذه الدار». پس باید خودش نیز جزئی و تعلیق‌ناپذیر باشد. در صورتی که این معنا قطعاً با قیدی همچون «بعد وفاتی» قابل تقیید است. بنابراین اگر از اشکال اول چشم‌پوشی کنیم، مشکل «واجب مشروط» با این بیان حل می‌شود و اشکال دوم دامن‌گیر آن نخواهد بود؛ زیرا یکی از طرف‌های «نسبت» در واجب مشروط، یعنی متعلق امر در قضایای حقیقی، همیشه کلی است؛ چون در جای خود ثابت شده که متعلق امر و نهی، طبیعت کلی است، نه وجود خارجی. بنابراین «نسبت» نیز به تبع آن، کلی و قابل تقیید خواهد بود.

۲. آیا جزئی غیر قابل تقييد است؟

چنان که بیان شد، برخی از پاسخ‌ها در مسأله «واجب مشروط» بر این اساس شکل گرفته که معنای حرفی، هرچند جزئی‌اند، تقييد آنها شدنی و بی‌مانع است. در ادامه به بعضی از این پاسخ‌ها اشاره می‌شود.

الف) ایجاد معنا به صورت مقید از آغاز: ریشه این نظر در سخن صاحب کفایه است؛ آنجا که می‌گوید:

اگر بپذیریم که معنای حرفی «جزئی حقیقی» است، تنها در صورتی امکان تقييد ندارد که از ابتدا به صورت غیر مقید ایجاد شود، نه در جایی که از اول به صورت مقید شکل بگیرد که در این صورت معنا [به جای یک کلمه] با دو کلمه منتقل می‌شود و این با ایجاد بدون قید معنا در آغاز و تقييد در مرحله بعد متفاوت است (آخوند خراسانی، ۱۴۰۹، ص ۹۷).

این پاسخ با پاسخ محقق اصفهانی که بر پایه جزئی نبودن معنای حرفی بود، متفاوت است. به همین دلیل محقق اصفهانی به محقق خراسانی چنین اشکال گرفته است:

این پاسخ در صورتی صحیح است که جزئی بودن حرف از چگونگی انشاء پدید آمده باشد؛ اما اگر معنا به خودی خود جزئی حقیقی باشد که چه بسا قائلانی نیز دارد، دیگر اصلاً اطلاقی در کار نیست که قابلیت انشاء مقید را در حروف ایجاد کند و شاید «فاهم» در سخن آخوند نیز همین را گوشزد می‌کند (اصفهانی، ۱۳۷۴، ج ۱، ص ۳۳۶).

توضیح اینکه جزئی حقیقی به هیچ روی امکان تقييد ندارد؛ حتی در ابتدای انشاء؛ چون تمام مشخصات را از آغاز داراست و چیزی نمی‌تواند دایره‌اش را تنگ‌تر کند. اما نکته این است که جزئیت معنای حرفی تنها از جهت انشاء است؛ نه به خودی خود. مثلاً «واداشتن» (بعث) اگر جزئی حقیقی باشد، فقط به سبب «انشاء» جزئی شده است و پیش از این «واداشتن»، اصلاً معنای حرفی وجود نداشته تا جزئی باشد؛ زیرا هستی معنای حرفی به انشاء وابسته است و در رتبه پیش از انشاء، ماهیت معینی نداشته است. پس جزئیت آن هم از انشاء سرچشمه گرفته و بنابراین اشکالی ندارد که از آغاز به صورت مقید انشاء شده باشد؛ همان گونه که آخوند گفت.

از کلام شیخ انصاری در مطارح نیز برداشت می‌شود که ایشان جزئیت معنای حرفی را ناشی از انشاء می‌دانند:

«هیئت امر» از مواردی است که به صورت نوعی و عام برای موضوع‌له خاص قرار داده شده است و آن موضوع‌له خاص، ویژگی‌های مصادیق طلب و اراده‌های الزام‌آوری است که امرکننده در هنگام برانگیخته شدن انگیزه‌اش برای ایجاد عمل مطلوب از سوی مأمور، تحقق می‌بخشد و تنها تفاوتی که در ذات این مصادیق طلب وجود دارد، تعدد خارجی آنهاست؛ و گرنه همه این مصادیق زیرمجموعه عنوان واحدی به نام «طلب و اراده» هستند. البته از نظر متعلق طلب، یعنی طالب و مطلوب‌منه، پس از فراهم آمدن شرایط ایجاد طلب، اختلافاتی بین مصادیق پدید می‌آید. مثلاً گاهی مطلوب، فراگیر و بی‌قید است، مانند «زدن» بی‌هیچ ویژگی از جهت چگونگی و زمان و مکان و وسیله و حالت و سبب و... و گاهی مطلوب، امری ویژه است با تمامی مراتبش؛ اما در همه این اقسام، «هیئت امر» در طلب و اراده‌ای که در واقع ایجاد شده است، به کار رفته و البته مطلق بودن مصادیق طلب، بی‌معنا و ناشدنی است؛ زیرا اطلاق، امری ذهنی (واسطه در تعقل) است، نه خارجی (واسطه در وجود)، و الفاظ به اعتبار معنای خود به اطلاق و تقیید متصف می‌شوند و با توجه به اینکه معنای متصور از «هیئت» را از ویژگی‌های فردی و مصادیق طلب دانستیم، سؤال از اینکه «هیئت» مطلق است یا مقید، بی‌معنا خواهد بود و آنچه مطلق یا مقید است، فعلی است که به آن امر شده است (کلانتر، ۱۴۰۴، ص ۴۶). بر این اساس، شیخ انصاری معتقد است که اطلاق و تقیید در طلب بی‌معناست؛ چون طلب از رسته معنایی نیست؛ بلکه امری وجودی است و اطلاق در مصادیق وجود خارجی جا ندارد. بنابراین جزئیت معنای حرفی نزد شیخ مستند به انشاء است، نه مستند به ذاتش. نتیجه اینکه جزئی حقیقی بودن معنای حرفی با تعلیق و تقیید آن از آغاز ایجاد، ناهمخوانی ندارد. صاحب کفایه نیکو گفته است:

«... مع أنه لو سلم أنه فرد فإنما يمنع عن التقييد لو انشئ أولاً غير مقيد، لا ما إذا انشئ من الأول مقيداً، غاية الأمر قد دلّ عليه بدالين، وهو غير إنشائه أولاً ثمّ تقيدته ثانياً، فافهم.» حتی

اگر بپذیریم معنای حرفی جزئی حقیقی است، تنها در صورتی امکان تقييد ندارد که از ابتدا به صورت غير مقيد ايجاد شود؛ نه در جایی که از آغاز به صورت مقيد شکل بگیرد که در این صورت [تنها تفاوتی که حاصل می‌شود، این است که] معنا [به جای یک کلمه] با دو کلمه منتقل می‌شود و این با ايجاد بدون قيد معنا در آغاز و تقييد در مرحله بعد متفاوت است. (آخوند خراسانی، ۱۴۰۹، ج ۱، ص ۱۸۴)

ب) جزئی قابلیت تقييدی را که به معنای تعليق باشد، داراست: این نظریه نیز از سخنان محقق اصفهانی برداشت می‌شود:

موشکافانه این است که بگویم معنای انشائی هرچند جزئی حقیقی است، تقييد به معنای وابستگی به شیء محتمل الوجود را برمی‌تابد؛ با اینکه تقييد به معنای تنگ‌تر کردن دایره وجودی، در معنای انشائی ممکن نیست. بنابراین منظور از اطلاق نیز وابسته نبودن مصداق موجود خواهد بود و روشن است که آنچه «طلب» بدان وابسته است، از ویژگی‌ها و حالات «طلب» نیست تا دایره آن را تنگ کند. فافهم واستقم (اصفهانی، ۱۳۷۴، ج ۱، ص ۳۳۵).

محقق خوئی نیز به تبعیت از ایشان گفته است:

تقييد دو گونه است: یکی تقييد به معنای تخصیص و تنگ کردن دایره شمول که در برابر آن «اطلاق» به معنای وسعت و شمول قرار دارد؛ دیگری تقييد به معنای تعليق که در برابر آن «اطلاق» به معنای قطعیت (عدم وابستگی به چیزی) قرار دارد. با توجه به این نکته، حتی اگر بپذیریم که معنای حرفی «جزئی حقیقی» است، [باز هم مشکلی پیش نمی‌آید؛ زیرا] جزئی به معنای نخست قابل تقييد نیست؛ اما به معنای دوم به روشنی قابل تقييد است و امکان تعليق طلب جزئی که با صیغه امر یا لفظ دیگری انشاء شده، بدیهی است. مثل اینکه وجوب اکرام زید را به آمدن او وابسته کنیم که هیچ اشکالی ندارد (فیاض، ۱۴۱۷، ج ۲، ص ۲۳۶).

محقق خوئی استدلالی بر این امر نیاورده و به بدیهی بودن آن اکتفا کرده؛ ولی محقق اصفهانی دلیل آن را نیز این گونه بیان کرده است: «آنچه طلب بدان وابسته است، از ویژگی‌ها و حالات طلب نیست تا دایره آن را تنگ کند».

برایند سخن ایشان این است که ما در «واجب مشروط» به دنبال وابستگی و جوب به چیزی هستیم؛ نه تضییق آن. پس حتی اگر بپذیریم «هیئت» که معنایی حرفی است، قابلیت «تضییق» ندارد (چون جزئی است)، ناممکن بودن تعلیق را نخواهیم پذیرفت؛ زیرا تعلیق، هیچ گونه تنگی در معنای «هیئت» ایجاد نمی‌کند تا به این دلیل ناشدنی باشد. برای نمونه، «مجیء» در مثال «أكرم زیداً إن جاءك»، از ویژگی‌های «وجوب» نیست تا تعلیق باعث تنگ‌تر شدن دایره «وجوب وابسته به مجیء» نسبت به «وجوب مطلق» شود.

اشکالی که بر این نظریه به ذهن می‌رسد این است که «جزئی حقیقی» همان گونه که پذیرای تضییق نیست، تعلیق را نیز نمی‌پذیرد و این دو (تضییق و تعلیق) تفکیک ناپذیرند؛ چون تعلیق و تنجیز (ناوابستگی) تنها در مفاهیم کلی راه دارد که دو فرد دارند: یکی وابسته و دیگری ناوابسته، و همان طور که «استصحاب» را به دو قسم «تعلیقی» و «تنجیزی» تقسیم می‌کنیم، «واداشتن» (بعث) را هم به همان دو قسم تقسیم می‌کنیم و اگر «بعث» ایجاد شده را «جزئی حقیقی» بدانیم، پس از اینکه هستی یافت، یا فقط «منجز» است و یا تنها «معلق»؛ زیرا اگر «معلق» باشد، نمی‌تواند دوباره تعلیق را بپذیرد (تحصیل حاصل خواهد بود) و اگر هم «منجز» باشد، معلق نخواهد شد؛ زیرا چگونگی وجود شیء هرگز تغییر نمی‌کند (الشیء لا ینقلب عما هو علیه). پس «بعث تنجیزی» بعد از انشاء نمی‌تواند به «بعث تعلیقی» تبدیل شود. البته می‌توان «بعث» را از ابتدا به صورت معلق انشاء کرد؛ نه اینکه امر «منجز» به «معلق» دگرگونی یابد تا گفته شود چگونگی وجود شیء قابل تغییر نیست. اما این پاسخ دیگری است که ارتباطی با تعلیق یا تضییق بودن «وجوب مشروط» ندارد؛ چراکه در فرض تضییق نیز می‌توان وجوب را از ابتدا به صورت مقید انشاء کرد؛ همان گونه که در کلام صاحب کفایه گذشت.



علاوه بر این در اشکال محقق اصفهانی بر آخوند بیان شد که «جزئی حقیقی» ذاتاً اطلاق ندارد تا بتوان آن را به صورت مقید انشاء کرد و همین نکته را در اینجا نیز می‌توان بیان کرد. با این همه، دیدگاه درست در این موضوع، امکان تعلیق و تضییق در معنای حرفی است؛ به شرطی که از آغاز به صورت معلق یا مضیق انشاء شود.

محقق روحانی نیز در اینجا دو اشکال بر مرحوم خوئی وارد دانسته است:

اول اینکه از فرمایش محقق خوئی چنین برداشت می‌شود که حرفی بودن معنای «هیئت» را پذیرفته است؛ با اینکه پیش از آن «هیئت» را از معنای حرفی ندانسته و آن را آشکار ساختن اعتباری نفسانی شمرده بود. دوم اینکه سخن ایشان در اینجا با آنچه در بحث معنای حرفی گفته است، سازگار نیست؛ زیرا در آنجا حروف و از جمله ادوات شرط را کلماتی دانست که برای تضییق وضع شده‌اند. پس چگونه در اینجا می‌گوید «ادوات شرط برای تضییق وضع نشده است»؟ به طور کلی سخنان ایشان با آنچه در بحث معنای حرفی گفته است، هم‌خوانی ندارد (حکیم، ۱۴۱۳، ج ۲، ص ۱۴۳).

به نظر می‌رسد اشکال اول بر محقق خوئی وارد باشد؛ چون ظاهر کلامش این است که «هیئت» برای «ابراز» وضع شده است که معنایی اسمی است، نه حرفی. مگر اینکه مقصود ایشان این باشد که «هیئت» برای نسبت «واداشتن» (بعث) وضع شده به انگیزه «ابراز»، و از این جهت مصداق «ابراز» است (همان طور که اگر به انگیزه «تهدید» انشاء شود، مصداق «تهدید» خواهد بود)؛ نه اینکه برای خود «ابراز» وضع شده باشد تا معنای اسمی به شمار آید. البته می‌توان سخن ایشان را در اینجا از باب مماشات و تنزل به فرض پذیرش «حرفی بودن معنای هیئت» دانست که در آن صورت اشکالی جدلی خواهد بود. اما پاسخ اشکال دوم روشن است؛ چون منظور ایشان از تضییقی که در معنای حرفی وجود دارد، اعم از تضییق در برابر اطلاق است. نشانه درستی این سخن آنکه ایشان تضییق را به گونه‌ای تخصیص در معنای اسمی تفسیر کرده‌اند: «أنَّ الحروف لم توضع للمعاني الجزئية الحقيقية حتى لا تكون قابلة للتقييد، وإنما وضعت للدلالة على تضییق المعاني الاسمية و تخصیصها بخصوصية ما...» (فیاض، ۱۴۱۷، ج ۲، ص ۱۴۳) حروف برای معنای جزئی

حقیقی وضع نشده‌اند که قابل تقييد نباشند؛ بلکه برای دلالت بر تضييق معانی اسمی و تخصیص آنها به گونه‌ای از ویژگی وضع شده‌اند ...

روشن است که تعلیق، گونه‌ای از ویژگی را در «طلب» پدید می‌آورد؛ هر چند دایره شمول را تنگ‌تر نکند. پس بین دو سخن ایشان ناهم‌خوانی نیست.

ج) تقييد جزئی از جهت حالت امکان‌پذیر است: این نظریه محقق عراقی است و امام خمینی نیز آن را پذیرفته و گفته است: «تعلیق و تقييد جزئی، هم امکان‌پذیر است و هم اتفاق افتاده است؛ مثلاً «زید» به لحاظ حالت‌های مختلفی که برایش پیش می‌آید، قابل تقييد است و به همین دلیل اگر موضوع حکمی واقع شود، مقدمات حکمت درباره او قابل اجراست» (خمینی، ۱۴۱۵، ج ۱، ص ۳۵۲).

محقق روحانی این بیان را نپذیرفته و این گونه رد کرده است:

معنای حرفی از گونه مفاهیم نیست؛ بلکه از جنس وجود است و مفاهیم، معانی اسمی‌اند ... و موشکافانه این است که بگوییم اگر ایجاد بودن معانی حروف را پذیرفتیم و آنها را از گونه وجود دانستیم، دیگر تصور اطلاق و تقييد در آنها ممکن نیست ...؛ زیرا اطلاق از ویژگی‌های مفاهیم است؛ چراکه معنای آن، گستردگی از جهت در بر گرفتن مصادیق است و معنای تقييد، تنگ شدن دایره شمول، و این ویژگی تنها در مفاهیم هست (چه کلی و چه جزئی)، نه در وجود که بر چیزی صدق نمی‌کند و چیزی جز خودش نیست (حکیم، ۱۴۱۳، ج ۱، ص ۱۲۰-۱۲۲).

اشکال این است که هر مفهومی از معانی اسمی نیست؛ و گرنه چطور می‌شد که کلمه «فی» را در جمله «زید فی الدار» به کار ببریم و از آن معنایی را بفهمیم که بدون آن قابل فهم نیست و در همین حال به «زید» و «دار» وابسته و غیر مستقل است؟ اگر این معنا حرفی نیست، پس ارتباط بین «زید» و «دار» چگونه برقرار شده است؟ همچنین اگر آنچه از «فی» فهمیده می‌شود معنای اسمی می‌بود، باید در جمله یادشده سه معنای مستقل می‌فهمیدیم و معنای «زید الظرفیة الدار» با معنای «زید فی الدار» همسان می‌بود. در حالی که تفاوت این دو آشکار است و علت این تفاوت نیز این است که «فی» در جمله دوم،

نسبت ویژه‌ای بین «دار» و «زید» ایجاد کرده است؛ در صورتی که امر وجودی نمی‌تواند بین مفاهیم، ارتباط ایجاد کند. بنابراین وجودی بودن معنای حرفی پذیرفتنی نیست. البته از آنجا که تصور مستقل معنای حرفی ناممکن است، با یک معنای اسمی مثل «ظرفیت» به آن اشاره می‌کنیم و این بدان معنا نیست که هر مفهومی، معنای مستقل و اسمی است؛ بلکه مفاهیم بر دو گونه‌اند: مفهوم مستقل اسمی و مفهوم وابسته حرفی.

اشکال سخن امام خمینی نیز این است که جزئی حقیقی حتی اگر معنای اسمی مثل زید باشد، تقیید و تعلیق نمی‌پذیرد و مثلاً اگر به نحو مطلق گفته شود: «هذه الدار لزید»، دیگر نسبت بین «زید» و «دار» قابل تقیید به قیدی مانند «بعد وفاتی» نیست؛ وگرنه انقلاب ماهیت پیش می‌آید؛ به این صورت که وجود وابسته به دو چیز، به سه چیز وابسته خواهد شد. البته امکان بی‌اثر کردن اعتبار و نسبت قبلی و ایجاد نسبت جدید وابسته به سه طرف وجود دارد و این در حقیقت بازگشت به پاسخ درست محقق خراسانی است که نادرست بودن تقیید را در فرضی دانسته بود که معنا از ابتدا غیر مقید ایجاد شود؛ نه صورتی که از آغاز به گونه مقید انشاء شده باشد (خراسانی، ۱۴۰۹، ص ۹۷). از اینجا روشن می‌شود که تقیید مصطلح در مثال‌هایی مانند «اعتق رقبة مؤمنة» و «لا تعتق رقبة كافرة» در حقیقت کاشف از این است که نسبت، از ابتدا به رقبة مؤمنة وابسته بوده، ولی در ضمن دو عبارت بیان شده است؛ وگرنه باید بگوییم نسبت قبلی منسوخ و نسبت جدیدی ایجاد شده است. در اینجا شایسته است یکی از نقدهایی که معاصران بر سخن امام خمینی وارد کرده‌اند، بررسی کنیم. به گفته آیت‌الله مؤمن:

آنچه در مقالات آمده و استاد بزرگوار ما نیز آن را پذیرفته که تقیید جزئی از جهت حالات امکان‌پذیر است، به این اشکال مبتلاست که از سخن یادشده لازم می‌آید که آن شخص در حالت‌های دیگر وجود داشته باشد و بنابراین «وجوب» قبل از شرط نیز ثابت خواهد بود؛ درحالی که ظاهر و مدعای ایشان، نبود وجوب قبل از شرط است (مؤمن قمی، ۱۴۱۹، ج ۱، ص ۲۳۷ و ۲۳۸).

مقصود این است که تقیید به وجود مطلق که بتوان دایره شمولش را محدود کرد، وابسته است. بنابراین برای تقیید باید یک «مطلق بی قید» و یک «قید» داشته باشیم. لازمه این فرض در بحث ما این است که «وجوب» مورد تقیید، قبل از تحقق «قید» موجود باشد؛ درحالی که این با ظاهر جمله شرطیه سازگار نیست و از شرط برداشت می‌شود که «وجوب» از ابتدا مقید بوده، بلکه «قید» قبل از «وجوب» بوده است. علاوه بر این، فرض یادشده با ادعای تحقق «وجوب مشروط» نیز نمی‌سازد؛ زیرا بر تحقق وجوب مطلق که بعداً مقید می‌شود، دلالت دارد.

به نظر می‌رسد که تبدیل وجوب مطلق به مشروط ناممکن است و آنچه امکان دارد، ایجاد وجوب مشروط از آغاز است که همان سخن صاحب کفایه است.

۳. آیا در «وجوب مشروط»، قید الزاماً «هیئت» را مقید می‌کند؟

برخی از اصولیان در پاسخ کسانی که به محال بودن «وجوب مشروط» باور دارند، گفته‌اند حتی اگر معنای حرفی، جزئی باشد و جزئی هم قابل تقیید نباشد، باز هم «واجب مشروط» ممکن است؛ زیرا می‌توان قید را به یک معنای اسمی بازگرداند. در صورتی که این مبنا اثبات شود، اشکال به صورت ریشه‌ای حل خواهد شد.

برخی از کلمات معتقدان به این نظریه بدین قرار است:

الف) بازگشت قید به وجود نسبت (نظریه صاحب منتقی):

برای رفع این اشکال باید گفت که خبر دادن و انشاء از معانی، جمله اسمیه و انشائیه نیستند. ... جمله خبریه اسمیه تنها بر وجود نسبت یگانگی بین موضوع و محمول دلالت دارد ... و خبر دادن، بخشی از معنای آن نیست؛ بلکه بر آن عارض می‌شود و معنای اخبار، قصد نشان دادن ثبوت یا عدم ثبوت این نسبت است و از اینجا روشن می‌شود که خود ثبوت و عدم ثبوت نیز از معنای جمله بیرون‌اند و جمله بر آنها دلالت ندارد؛ بلکه تنها بر نسبت دلالت می‌کند و ثبوت آن از قرینه‌هایی که از نبود ادات نفی استفاده می‌شود، برداشت می‌شود و عدم ثبوت نیز از ادات نفی به دست می‌آید؛ مثل «لیس» و «لا» و در انشاء نیز مسأله از همین قرار است؛ چرا که انشاء یعنی قصد ایجاد نسبت، نه نشان



دادن وجود نسبت، و خود «تحقق نسبت»، مانند «قصد»، از مدلول «هیئت» بیرون است. با این بیان، اشکال نیز رفع می‌شود. ... در جمله انشائی، [ادات]، عهده‌دار وابسته کردن تحقق اجزاء به وجود شرط است و گفتیم که «تحقق» از معنای «هیئت» بیرون است و معنای اسمی قابل تقييد و تعليق است. بنابراین آنچه به ثبوت شرط وابسته است، معنای حرفی نیست؛ بلکه چیزی است بیرون از معنای حرفی ... و نتیجه‌اش این است که «وجوب» تنها در صورت وجود شرط تحقق می‌یابد (حکیم، ۱۴۱۳، ج ۲، ص ۱۴۱ و ۱۴۲).

این نظریه بر دو پایه استوار است:

یکم - انشاء از معنای جمله شرطی بیرون است؛ چون انشاء یعنی قصد تحقق نسبت که از معنای قضیه خارج است؛

دوم - قید نیز امری بیرون از معنای قضیه را مقید می‌کند که همان «تحقق وجوب» است و معنایی اسمی به شمار می‌آید.

بنابراین در «واجب مشروط» از این لحاظ اشکالی نیست.

سخن ایشان از این جهت پذیرفتنی می‌نماید که «هیئت» باعث ایجاد «وجوب» می‌شود و «وجوب» معنایی اسمی است و مقصود اصلی از «هیئت» نیز ایجاد همین معناست و قید می‌تواند به همین معنا برگردد و وجوب را وابسته کند؛ یعنی وجوب، تنها در صورت تحقق شرط ثابت خواهد بود.

شاید بگویند که چطور ممکن است سبب (هیئت) مقید نباشد، ولی مسبب (وجوب) مقید باشد، درحالی که مسبب چه در اصل وجود خود و چه در کیفیتش تابع سبب است؟

در پاسخ باید گفت: مسبب در اینجا امری اعتباری است و مانعی ندارد که عقلا سببی را به گونه «مطلق» اعتبار کنند ولی مسببش را با قرینه معلق قرار دهند؛ مثلاً هیئت بی‌قدری را که در کنار شرط آمده است، سبب ایجاد وجوب مقید قرار دهند.

سؤال: «هیئت» در مراد استعمالی سخن، مطلق است یا مقید؟ اگر مقید باشد که اشکال پا برجاست و اگر مطلق باشد، مراد جدی نیز که بر مبنای ایشان همان قصد تحقق است، همان گونه خواهد بود، نه معلق.

جواب: مراد استعمالی «هیئت» مطلق است و مسبب آن که وجوب است، در مرتبه مراد استعمالی هم معلق است و اصالةالتطابق که می‌گوید مراد جدی با مراد استعمالی همسان است، حکم می‌کند که در مرتبه مراد جدی نیز «هیئت» مطلق، و مسببش، یعنی «وجوب»، معلق باشد. اما مشکلی که در اینجا وجود دارد این است که ظاهر جمله شرطیه، بازگشت قید به «هیئت» است و سخن ایشان از این جهت با ظاهر، ناسازگار است و تا هنگامی که رجوع قید به مسبب با قرینه‌ای احراز نشود، باید از ظاهر پیروی کرد؛ مگر دلیلی بر محال بودن آن اقامه شود.

البته سخن ایشان می‌تواند توجیه‌گر امکان وجوب مشروط حتی در فرض ناممکن بودن تقیید «هیئت» باشد؛ ولی دلیلی بر درستی آن وجود ندارد. از همین روست که باید گفت اگر «هیئت» تقییدپذیر نباشد، یا باید سخن ایشان را برگزید و یا سخن شیخ را که مدعی رجوع قید به ماده است، و هیچ دلیلی بر برتری سخن ایشان بر سخن شیخ در دست نیست. مگر اینکه ایشان ادعا کند که جمله شرطیه در این معنا ظهور دارد، که سخنی است ناپذیرفتنی. هرچند می‌توان گفت که با توجه به احتمال بازگشت قید به آنچه در کلام ایشان بود، رجوع قید به ماده، تنها راه موجود نیست.

دیدگاه استاد آملی لاریجانی: استاد لاریجانی نیز به این اشکال پاسخی داده است که با آنچه از صاحب منتقی نقل شد، شباهت دارد. استاد لاریجانی قید را در جایی به وجود نسبت و نه خود آن بازگردانده (لاریجانی، ۱۳۷۹، ص ۶۵) و در جایی دیگر به نتیجه تالی باز گردانده است؛ چون اگر تالی نسبت ارسالی باشد، نتیجه‌اش وجوب می‌شود و قید نیز به وجوب تعلق می‌گیرد (لاریجانی، ۱۳۷۹، ص ۶۴). البته استدلال ایشان برای نظریه خود در سخن صاحب منتقی نیست. بر ایند استدلال یادشده چنین است:

ظاهر جمله شرطی تقیید به معنای وابستگی است؛ نه تقیید به مفهوم تنگ شدن دایره معنا. تعلیق نیز در عالم مفاهیم جا ندارد؛ بلکه امری وجودی است. از این رو می‌توان گفت: «وجود این معنا به وجود معنای دیگر وابسته است»؛ اما نمی‌توان گفت: «خود این معنا به معنای دیگر وابسته است». پس آنچه در جمله شرطی، معلق و وابسته می‌شود، وجود و



تحقق تالی و به دیگر سخن، نتیجه و مسبب آن است. بنابراین وجود نتیجه به شرط وابسته است و این بیان، دلیلی است بر بازگشت قید به امر سومی غیر از «هیئت» و «ماده». با این روش «واجب مشروط» شدنی خواهد بود؛ حتی اگر نتوان قید را به «هیئت» بازگرداند.

ب) بازگشت قید به معنای التزامی «هیئت» (نظریه محقق فیاض):

در صورت چشم‌پوشی از ایرادات و پذیرش استحاله رجوع قید به «هیئت» [باید گفت: این استحاله در مدلول مطابقی «هیئت»، یعنی نسبت طلبی مولوی است، نه در مدلول التزامی آن، یعنی وجوب که معنایی اسمی است. دلیل این مطلب نکته‌ای است که در جای خود بیان کرده‌ایم که معنای مطابقی صیغه امر، نسبت طلبی مولوی است و به صورت التزامی بر وجوب دلالت دارد [بر این مبنا که وجوب از لوازم آن نسبت باشد] و بر این اساس حتی اگر خود نسبت پذیرای تقیید نباشد، لازمه آن که وجوب است، قابلیت تقیید دارد؛ چراکه معنایی اسمی است؛ بلکه تقیید خود «هیئت» هم خواه ناخواه به تقیید وجوب می‌انجامد (فیاض، ۱۴۲۷، ج ۴، ص ۶۳-۶۴).

ممکن است در پاسخ چنین گفته شود:

اولاً، «وجوب اسمی» مجعول شارع نیست؛ بلکه از امور انتزاعی است و مدلول التزامی کلام نیز نیست. از سوی دیگر، امور انتزاعی تابع منشأ انتزاع خود هستند و اگر منشأ انتزاعشان مطلق باشد، آنها نیز مطلق خواهند بود و اگر مقید باشد، آنها نیز مقید خواهند بود. پس آنچه از «هیئت مطلق» انتزاع می‌شود، «وجوب مطلق»، و آنچه از «هیئت مقید» برداشت می‌شود، «وجوب مقید» است و اگر تعلیق در «هیئت» ناممکن است، وجوب منتزاع از آن نیز نمی‌تواند مطلق باشد.

ثانیاً، اگر مخالفت مدلول التزامی با مطابقی ممکن باشد، باید پرسید اگر بازگشت قید به مدلول مطابقی جمله که ظاهر جمله شرطیه است ممکن نشد، چرا باید احتمال بازگشت آن به مدلول التزامی را بر بازگشت به «ماده» (نظریه شیخ انصاری) ترجیح داد؛ در حالی که هیچ یک بر دیگری رجحانی ندارد؟ پس اثبات وجوب مشروط از این طریق ناشدنی

است. البته می‌توان این اشکال را به شیخ انصاری نیز وارد دانست و تعیین رجوع قید به «ماده» را با این احتمال نفی کرد.

اشکال دوم: آلی بودن معنای حرفی

اشکال دیگری که در برابر «وجوب مشروط» قرار دارد و مانع از رجوع قید به «هیئت» می‌شود، آلی بودن معنای حرفی است. ریشه این اشکال در سخنان محقق نایینی یافت می‌شود:

امکان بازگشت شرط به «هیئت» وجود ندارد؛ زیرا برای اشتراط باید معنا به صورت اسمی و مستقل در نظر گرفته شود و مشروط کردن معنای حرفی، ناشدنی است. البته دلیل این سخن، جزئی بودن و خاص بودن موضوع‌له حروف نیست تا در پاسخ گفته شود موضوع‌له حروف نیز مثل وضعشان عام است و جزئی نیست؛ بلکه علت، این است که معنای حرفی را با لحاظ حرفی بودنش نمی‌توان در نظر آورد؛ چون معنای حرفی، فانی در دیگری است و در محل ایجادش که همان هنگام استعمال است، مورد توجه نیست (همان گونه که در مبحث حروف گذشت) و آنچه با چنین هیئتی انشاء می‌شود، تقییدپذیر نیست؛ زیرا نگاه مستقلی به آن وجود ندارد؛ بلکه در هنگام بیان «هیئت» اصلاً این معنا مورد توجه نیست. بنابراین «شرط» نمی‌تواند به «هیئت» تعلق بگیرد که معنایی حرفی است (کاظمی، ۱۴۱۷، ج ۱، ص ۱۸۱).

این استدلال را با دو بیان می‌توان توضیح داد:

یکم - امکان تقیید معنای حرفی وجود ندارد؛ زیرا هنگام استعمال، این معنا مورد توجه نیست؛ در حالی که تقیید نیازمند توجه به معناست و این توجه تنها در معانی مستقل امکان‌پذیر است. پس تقیید «هیئت» ناشدنی است. این توضیح از ظاهر سخنانی که از محقق نایینی نقل کردیم، به دست می‌آید.

دوم - معنای حرفی به صورت غیر مستقل و وابسته در نظر گرفته می‌شود؛ درحالی برای تقیید باید معنا را به صورت مستقل در نظر گرفت. پس تقیید معنای حرفی به در نظر

گرفتن دو کیفیت متنافی منجر می‌شود. این توضیح را شاید بتوان از عبارت *أجود التقریرات* به دست آورد:

چون «نسبت» مدلول «هیئت» است، پس به صورت آلی و معنای حرفی در نظر گرفته می‌شود؛ در حالی که اطلاق و تقیید از ویژگی‌های معانی اسمی مستقل است. پاسخ دادن به این اشکال با این بیان که «معنای حرفی، کلی‌اند، نه جزئی؛ پس قابل تقییدند»، درست نیست؛ چون مانع اطلاق و تقیید، آن گونه که پاسخ‌دهنده انگاشته، جزئی بودن نیست؛ بلکه مانع آلی بودن معناست که با کلی بودن قابل دفع نیست (خویی، ۱۳۶۸، ج ۱، ص ۱۳۱).

به هر روی، این ادعا نیز دو مقدمه دارد:

مقدمه نخست: معنای حرفی به صورت وابسته و آلی در نظر گرفته می‌شود، نه استقلالی؛ مقدمه دوم: برای تقیید باید مقید را مستقل در نظر گرفت؛ نتیجه: تقیید «هیئت» ممکن نیست.

پاسخ به اشکال

پاسخ‌های متعددی به این اشکال داده شده که برخی مقدمه اول را رد می‌کند و بعضی مقدمه دوم را و برخی نیز در نتیجه مناقشه می‌کند. در ادامه این پاسخ‌ها را بررسی می‌کنیم.

پاسخ اول

محقق خوبی در مقدمه اول مناقشه کرده است:

اینکه [معنای حرفی] به صورت وابسته و معنای اسمی به صورت مستقل در نظر گرفته می‌شود، هرچند در میان علما مشهور است، بر پایه درستی استوار نیست و به همین دلیل در آنجا (مبحث حروف) گفتیم از این جهت بین معنای حرفی و اسمی تفاوتی نیست؛ بلکه گاهی آنچه به صورت مستقل مورد نظر است، فقط معنای حرفی است. مثلاً اگر بدانیم «زید» وارد شهری شده و در جایی سکونت یافته ولی محل دقیق سکونتش را ندانیم، درباره همین محل پرسش خواهیم کرد که معنایی حرفی است. همچنین اگر بدانیم «زید» وجود دارد و ایستاده است ولی زمان و مکانش را ندانیم، راجع به آنها می‌پرسیم.

... در چنین مثال‌هایی آنچه به صورت مستقل در نظر گرفته شده و مورد توجه و التفات بوده، معنای حرفی است (فیاض، ۱۴۱۷، ج ۲، ص ۳۲۱).

جناب فیاض به سخن محقق خوبی این چنین اشکال گرفته است:

در مبحث حروف به تفصیل بیان شد که حرف برای نسبت واقعی که وابسته است از جهت ذات و حقیقت به وجود طرفین در ذهن یا خارج، وضع شده است و اگر دو طرف در ذهن باشند، خود نسبت، نه وجود خارجی‌اش، در ذهن موجود است. و اگر در خارج باشند، نسبت نیز همان گونه خارجی است؛ زیرا وجود نسبت نمی‌تواند در خارج یا ذهن باشد؛ چون ماهیتی ندارد که در مرحله پیش از وجود، ثابت باشد؛ برخلاف معانی اسمی؛ زیرا اگر نسبت، ماهیت ثابت پیش از وجود می‌داشت، باید مستقل می‌بود و این خلاف فرض است و به همین دلیل است که تصور و در نظر گرفتن معنای حرفی بدون در نظر آوردن دو طرف ممکن نیست و هر جا که نسبت تصور می‌شود، در واقع مفهوم آن در نظر می‌آید که معنایی اسمی است؛ نه واقعیت آن که مفهوم حرفی است و قابل تصور و لحاظ نیست؛ چون تصور و لحاظ در واقع همان وجود ذهنی است و گفتیم که نسبت، خودش در ذهن است، نه وجودش. از همین رو ذهن و خارج جایگاه خود نسبت‌اند، نه وجود آن. پس نمی‌توان معنای حرفی را به صورت مستقل در نظر گرفت و مانند معنای اسمی، توجه و التفات مستقل به آن داشت تا اطلاق و تقیید بر آن عارض شود. نتیجه اینکه سخن استاد که می‌گوید معنای حرفی هم مانند معنای اسمی قابلیت دارد به طور مستقل در نظر گرفته شود، درست نیست (فیاض، ۱۴۲۷، ج ۴، ص ۶۴-۶۵).

به نظر می‌رسد که محقق خوبی منکر آلی بودن معنای حرفی نیست و بین سخن ایشان با این مطلب منافاتی وجود ندارد؛ چون پاسخ ایشان بر پایه امکان توجه به معنای حرفی و مغفول نبودن آن است. محقق خوبی در برابر سخن محقق نایینی که گفته بود «دلیل ناممکن بودن تقیید در معنای حرفی این است که در هنگام استعمال در نظر گرفته نمی‌شود و علت این عدم التفات نیز آلی بودن معنای حرفی است»، پاسخ داد: بین آلی بودن و التفات استقلالی منافاتی وجود ندارد؛ زیرا نگاه استقلالی گاهی در برابر نگاه آلی

به کار می‌رود و گاهی در برابر عدم التفات، و معنای حرفی که از دیدگاه نخست مستقل نیست، به معنای دوم می‌تواند مستقل باشد و در استعمال به آن توجه شود. همین قابل التفات بودن برای امکان تقیید معنای حرفی کافی است و آلی بودن و وابستگی مانعی برای آن ایجاد نمی‌کند.

پاسخ دوم

این پاسخ را که از سخنان محقق خراسانی برداشت می‌شود، محقق اصفهانی تبیین کرده و محقق خوئی و امام خمینی هم آن را پذیرفته‌اند. در این پاسخ، به مقدمه دوم استدلال (نیاز تقیید به لحاظ استقلالی) خدشه شده است. محقق خوئی در توضیح این پاسخ می‌گوید: اگر بپذیریم که معنای حرفی را باید با دید آلی نگاه کرد، تنها زمانی با اشکال مواجه می‌شویم که قید در هنگام لحاظ بر آن عارض شود؛ اما اگر معنا نخست مقید شود و سپس مجموع مقید را به صورت آلی در نظر بگیریم، دیگر هیچ اشکالی در کار نخواهد بود. بنابراین عارض شدن نگاه آلی بر طلبی که قبلاً مقید شده است، مانعی ندارد (فیاض، ۱۴۱۷، ج ۲، ص ۳۲۷).

اگر منظور محقق خوئی از این سخن همان باشد که محقق اصفهانی در پاسخ اشکال جزئی بودن معنای حرفی گفته بود (نسبت را از ابتدا با چهار طرف ایجاد کنیم، نه اینکه نسبت را سه طرفه انشاء کنیم و بعد تقییدش نماییم)، پذیرفتنی خواهد بود؛ به این صورت که ابتدا مراد و هر چیزی را که در معنای آن دخالت دارد، مثل متعلق و شرط و...، در نظر بگیریم و سپس «هیئت» وابسته به آنها را انشاء کنیم؛ نه اینکه معنای حرفی را با قیدی تقیید کنیم و بعد آن را به صورت آلی لحاظ کنیم (البته ظاهر عبارت چنین توهمی را ایجاد می‌کند).

همین پاسخ با تفسیری که بیان شد، در سخن امام خمینی در پاسخ اشکال آلی بودن معنای حرفی آمده است:

تقیید معنای حرفی امکان‌پذیر، بلکه پرکاربرد است و در بسیاری از محاورات برای فهماندن و فهمیدن معنای حرفی به کار می‌رود و کمتر پیش می‌آید که متکلم تنها بخواهد

معنای اسمی را به دیگران انتقال دهد. بنابراین خواست اصلی متکلم، انتقال معانی حرفی است و باید به گونه‌ای در نظر گرفته شود که تقیید و وصف کردن آن ممکن باشد. به عبارت دیگر خبر دادن از حرف و به وسیله حرف ممکن نیست؛ ولی مقید کردنش در میانه کلام مجاز است و به کار هم رفته است.

به طور کلی تقیید نیازمند نگاه استقلالی نیست؛ بلکه برای تقیید، همان چیزی که از دل سخن حاکی از واقع به دست می‌آید، کافی است. از باب نمونه اگر متکلم ببیند که «زید» در روز جمعه در خانه نشسته و بخواهد این اتفاق را گزارش کند و برای این کار از الفاظ (که ظرف معانی هستند) بهره ببرد، در واقع از تقیید و قید و مقید خبر داده است، بدون اینکه نیازی داشته باشد چیزی غیر از معانی اسمی و حرفی را همان گونه که هست، در نظر آورد. این درباره حروف حاکی و خبری؛ اما درباره دیگر حروف که به صورت انشائی به کار می‌روند، متکلم پیش از استعمال، معانی و الفاظ را به ذهن می‌آورد و می‌بیند که مطلوبش تنها در وضعیتی خاص مورد خواست اوست. آن‌گاه وقتی کلمات را که ظرف معنای ذهنی‌اند به زبان آورد، «هیئت» ناچار مقید خواهد بود؛ بدون اینکه لازم باشد وقت استعمال بدان نگاه استقلالی داشته باشد. اگر به وجدان خویش مراجعه کنید، درستی این سخن آشکار خواهد شد (امام خمینی، ۱۴۱۵، ج ۱، ص ۳۵۱).

پاسخ سوم

این جواب را محقق اصفهانی بیان کرده و امام خمینی و شهید صدر نیز آن را پذیرفته‌اند. خلاصه پاسخ این است که اگر بپذیریم معنای حرفی آلی است و تقیید به لحاظ استقلالی مقید نیاز دارد، باز هم اشکالی در تقیید «هیئت» نیست؛ زیرا تقیید آن با نگاه ثانوی استقلالی بی‌مانع است و تقیید «هیئت» با نگاه ثانوی باعث امکان و جوب مشروط است. توضیح پاسخ بر اساس بیان محقق اصفهانی: اگر مبنای ما این باشد که معنای حرفی و اسمی ذاتاً یکی‌اند و تنها از جهت لحاظ متفاوت‌اند، در این صورت می‌توان نگاه دومی به معنا داشت و آن را به صورت مستقل در نظر آورد و تقییدش کرد و چون ذات معنا در هر دو لحاظ یکی است، دیگر از جهت تبدیل معنای آلی به استقلالی مشکلی نخواهیم

داشت؛ چون این کار مانند در آوردن یک صورت و پوشیدن صورت دیگر با حفظ ماده است. ذات معنا در اینجا به منزله ماده، و نگاه آلی و استقلاللی به منزله صورت‌اند. هرچند ورود یک صورت بر صورت دیگر یا تبدیل یک صورت به صورت دیگر بدون ماده مشترک محال است، اگر ماده مشترک ثابت وجود داشته باشد و صورتی را از آن به در آوردیم و صورت دیگر بر آن بپوشانیم، ممکن و بی‌مانع خواهد بود.

اما اگر مبنای ما تفاوت ذاتی میان معنای حرفی و اسمی باشد، ممکن است این گمان پیش بیاید که تقیید با نگاه ثانوی ناممکن است؛ چون موجب تبدیل معنای حرفی به اسمی بدون وجود ماده مشترک می‌شود. اما این حرف درست نیست و تقیید شدنی است؛ زیرا معنای اسمی در معنوی خود فانی است. مثلاً عنوان «برانگیختن» که به صورت مستقل در نظر گرفته شده، در آن نسبت حقیقی که به صورت آلی لحاظ شده، فانی است. بنابراین اطلاق و تقییدی که بر معنای اسمی وارد می‌شود، به معنای حرفی که به وسیله معنای اسمی نمایان می‌شود، باز می‌گردند و «هیئت» این گونه مقید می‌شود (ر.ک: اصفهانی، ۱۳۷۴، ج ۱، ص ۳۳۸).

به گفته شهید صدر:

اگر بپذیریم که اطلاق و تقیید نیازمند توجه استقلاللی است و آلیت را مانع از امکان توجه استقلاللی نفس به معنا بدانیم، می‌توان مشکل را از راه تقیید معنای حرفی به واسطه معنای اسمی‌ای که نشان‌دهنده آن است، حل کرد؛ همان طور که در فرایند وضع حروف از طریق «وضع عام و موضوع‌له خاص» عمل می‌شود که خود، نوعی حکم بر معنای حرفی است. بنابراین تقیید معنای حرفی «هیئت» ممکن است (هاشمی شاهرودی، ۱۴۳۳، ج ۲، ص ۱۹۶).

محقق اصفهانی دو اشکال بر این بیان وارد کرده است:

یکم - این جواب اگر درست باشد، تنها در تقیید به معنای تعلیق کاربرد دارد، نه در تقیید به معنای تضییق؛ زیرا:

اطلاق و تقييد به معنای توسعه و تضييق، در واقع به معنای نگاه به معنا به صورت لابلشروط و بشرط شیء هستند و به همین دلیل از اعتبارات اولیه معنا به شمار می‌آیند. ولی اطلاق و تقييد به معنای «تعلیق» و «عدم تعلیق» اصلاً از اعتبارات معنا نیستند؛ بلکه «تعلیق» وابسته کردن شیء مستقل است و در نتیجه نیازمند نگاه ثانوی است و «عدم تعلیق» نیز اصلاً نیازمند توجه و نگاه جدیدی نیست (اصفهانی، ۱۳۷۴، ج ۱، ص ۳۳۸، پاورقی).

البته اینکه ایشان «تقييد به معنای تضييق» را از اعتبارات اولیه معنا می‌داند، در خطابات شرعی صحیح است؛ چون درباره شارع غفلت از مصالح و مفاسد معنا ندارد؛ بنابراین اطلاق و تقييد را از آغاز در نظر می‌گیرد؛ یعنی در واقع تقييد در کلام شارع به «تقييد» (از ابتدا دارای قيد بودن) باز می‌گردد و این معنا با دو عبارت بیان شده است؛ وگرنه چگونه ممکن است نسبتی که به شیئی وابسته است، به شیء دیگر وابسته شود؟! چراکه این تبدیلی ناشدنی است. بنابراین «تقييد» را یا باید به «نسخ» برگرداند و یا به «تقييد» و راه سومی در کار نیست؛ چون معنا را یا از آغاز با قيد در نظر می‌گیریم که همان «تقييد» است و یا مطلق لحاظ می‌کنیم که در این صورت، تقييد بعدی آن «نسخ» حکم قبلی به شمار می‌آید. اما این سخن که «تقييد به معنای تعلیق نیازمند نگاه ثانوی است، چون وابسته کردن یک موجود مستقل است»، با این ایراد مواجه است که تعلیق و عدم آن نیز از اعتبارات اولیه معنا هستند؛ چون یک معنا در همان آغاز که در نظر می‌آید، یا به صورت وابسته به دیگری تصور می‌شود و یا غیر وابسته، و اگر از ابتدا وابسته لحاظ شد، دیگر نیازمند نگاه دوم نیست. ولی اگر نخست غیر وابسته در نظر گرفته شد، تعلیق بعدی آن در حقیقت «نسخ» آن لحاظ اول است. پس تعلیق هم مثل تضييق یا به «تعلق» (وابستگی از آغاز) باز می‌گردد و یا به «نسخ»، و چون «نسخ» باطل است، پس «تعلق» ثابت می‌شود که در همان نگاه نخستین واقع می‌شود. بنابراین پاسخ یادشده حتی در تقييد به معنای تعلیق نیز نادرست است.

استاد وحید خراسانی درباره اشکال جزئی بودن معنای حرفی بر محقق اصفهانی چنین ایراد گرفته که شما چگونه بین تقييد و تعلیق فرق می‌گذارید و اولی را در معنای حرفی،

ناممکن، و دومی را ممکن می‌شمارید؛ در حالی که تعلیق با تقیید تلازم دارد؛ زیرا تعلیق و وابستگی شیء، تنها در حالی معنا دارد که آن شیء دارای دو حالت باشد. پس لازمه تعلیق، تقیید است (ر.ک: لاریجانی، ۱۳۷۹، ص ۷۲، به نقل از تقریرات استاد). در اینجا نیز باید گفت که اگر تعلیق با تقیید همراه است، باید مانند آن نگاه اولی باشد، نه ثانوی. پس اشکال ما باقی است. اما اینکه گفتند: «عدم تعلیق نیازمند نگاه ثانوی نیست» نیز نادرست است؛ چون مقصود از عدم تعلیق، غیر وابسته و منجز در نظر گرفتن معناست؛ نه اینکه اصلاً چیزی در نظر نگیریم تا از این جهت مهمل و بلا تکلیف باشد. تعلیق به معنای نگاه بشرط شیء، و عدم تعلیق به معنای نگاه لابشرط است و از این جهت با تضییق فرقی ندارد.

دوم - آنچه بیان شد به مقام ثبوت مربوط بود؛ اما از نظر اثبات و ظهور جمله شرطیه، محقق اصفهانی این پاسخ را خلاف ظاهر دانسته، جمله شرطیه را دال بر ملاحظه‌ای ثانوی برای مقید در خلال در نظر گرفتن قید نمی‌داند. ولی از نظر امام خمینی هر نوع تقییدی به نگاه ثانوی وابسته است؛ حتی اگر در معانی اسمی باشد:

تقیید تنها از راه نگاه ثانوی ایجاد می‌شود؛ حتی در معانی اسمی. مثلاً در «رأیت العالم العادل» کلمه «عالم» فقط بر معنای خودش دلالت دارد و وقتی به «عادل» متّصف می‌شود، نگاهی ثانوی موجب این اتصاف است و چنین چیزی در معانی حرفی نیز امکان‌پذیر است (خمینی، ۱۴۱۵، ج ۱، ص ۳۵۱).

گفتنی است که «تقیید» ثبوتاً و اثباتاً به «تقیید» باز می‌گردد. بنابراین دیگر به «تقیید اثباتی» نیازی نیست؛ زیرا معنای حرفی از آغاز به صورت مقید انشاء شده (ثبوتاً و اثباتاً) و با دو عبارت بیان گردیده است. پس دیگر نیازی نداریم که دوباره «هیئت» را قید بزیم تا اشکال گرفته شود که معنای وابسته، قابل تقیید نیست. بنابراین ادعای ایشان مبنی بر اینکه تقیید حتی در معانی اسمی هم با نگاه ثانوی شکل می‌گیرد، وجهی ندارد؛ زیرا امکان دارد آن را به تقیید با تعدد دال و مدلول بازگردانیم؛ همان گونه که در بیان محقق اصفهانی گذشت.

استاد شب‌زنده‌دار در نقد آنچه بیان شد، گفته است: تا هنگامی که قید در مقام اثبات به مقید باز نگردد، راهی برای کشف «تقید اثباتی» وجود ندارد و بازگشت اثباتی قید به «هیئت» نیز از دیدگاه شیخ محال است و بدون پاسخ‌گویی به دلایل استحاله، نمی‌توان قید را به «هیئت» بازگرداند و «واجب مشروط» را ثابت کرد. پس باید ابتدا تکلیف ارجاع قید به «هیئت» در مقام اثبات را روشن کنیم و بعد با کمک اصل تطابق بین اثبات و ثبوت، «وجوب مشروط» را ثابت نماییم.

اما درباره آنچه امام خمینی گفته که تقیید همیشه با نگاه ثانوی است، باید گفت معانی اسمی به چنین نگاهی نیاز ندارند؛ زیرا هنگامی که معنا به ذهن راه می‌یابد، قید نیز در پی آن می‌آید و آن را مقید می‌کند. البته در معانی حرفی چون امکان نگاه مستقل وجود ندارد، برای تقیید نیازمند نگاه ثانوی هستیم.

اشکال این سخن آن است که اگر تقیید ثبوتاً به تقید باز می‌گردد، پس «هیئت» از ابتدا به صورت مقید انشاء شده است و آوردن قید، تقید سابق را کشف می‌کند. بنابراین محال بودن بازگشت قید به «هیئت» در اینجا اشکالی ایجاد نمی‌کند؛ چراکه این استحاله مربوط به صورتی است که «هیئت» به صورت مطلق انشاء شده و سپس مقید گردیده باشد. بنابراین اگر ظاهر جمله بازگشت قید به «هیئت» باشد و با راه حل یادشده بتوان آن را تصحیح کرد، «وجوب مشروط» اثباتاً احراز می‌شود.

پاسخ چهارم

این پاسخ را استاد مؤمن بیان کرده است. ایشان می‌گویند:

امرکننده با آوردن ادات شرط بر ظرف تحقق شرط متمرکز می‌شود و [مخاطب را] در این ظرف به سوی خواسته‌اش برمی‌انگیزد. پس انگیزش در اینجا مثل سایر موارد در نظر گرفته شده و آنچه مستقل بدان نگاه می‌شود، ظرف تحقق است. ... به دیگر سخن، تقیید در اینجا [نوعی] تعلیق است و نیازی نیست که «معلق» مستقل در نظر گرفته شود (مؤمن قمی، ۱۴۱۹، ج ۱، ص ۲۳۸).



باید از ایشان پرسید: آیا بین انگیزش (بعث) و ظرف مورد نظر ارتباط و تقید وجود دارد؟ اگر وجود دارد، اشکال استحاله تقیید «هیئت» باز می‌گردد؛ وگرنه وجوب مشروطی به دست نخواهد آمد؛ چون ظرف، اشتراط و تقیدی را در مظروف خود در پی ندارد و لازمه این سخن، وجوب امثال امر حتی پیش از تحقق خارجی شرط است.

پاسخ پنجم

محقق فیاض در این پاسخ پس از آوردن مقدمه‌ای طولانی که در ضمن آن به امکان تقیید معنای حرفی از راه مقید کردن اطراف نسبت بدون نیاز به نظر استقلالی به حرف قائل شده است، می‌گوید: «درست است که معنای حرفی قابل تقیید نیست (چون هستی‌اش وابسته به دو طرف نسبت است و بدون آنها چیزی نیست تا قابل اطلاق و تقیید باشد)، با این حال، تقیید و اطلاق آن با نگاه به متعلقش امکان‌پذیر است» (فیاض، ۱۴۱۷، ج ۲، ص ۶۸). اشکالی که به نظر می‌رسد این است که «هیئت» به سه چیز وابسته است: امرکننده، مخاطب امر و مأموریه (مبعوث‌إلیه)، و با توجه به اینکه تقیید امر و مخاطب بی‌معناست، ناچار باید مقصود ایشان از تقیید متعلق نسبت، تقیید مأموریه، یعنی طبیعت آن باشد؛ در حالی که چنین تقیدی به تقیید ماده باز می‌گردد و تقیید ماده با اینکه بر مبنای ایشان به تضییق «هیئت» می‌انجامد، کاری از پیش نمی‌برد؛ زیرا آنچه در اینجا دنبال می‌کنیم، بازگرداندن قید به «هیئت» است، بی‌آنکه ماده مقید شود تا «وجوب مشروط» به دست آید، و سخن ایشان به هیچ روی «وجوب مشروط» را تصحیح نمی‌کند.

نکته پایانی: نظریه محقق نایینی

محقق نایینی با پذیرش دو مقدمه یادشده (معنای حرفی آلی است و تقیید نیازمند لحاظ استقلالی است)، تصویر وجوب مشروط را از راه رجوع قید به ماده منتسب تصحیح کرده است. توضیح اینکه در آنچه به وسیله قید، مقید شده است، چهار احتمال وجود دارد:

۱. بازگشت قید به متعلق: مثلاً در جمله «أكرم زيداً إن جاءك» قید به «إكرام» بازگردد (کسانی که قید را به ماده بازمی‌گردانند، همین نظر را دارند)؛
۲. بازگشت قید به مفهومی ترکیبی که همان نسبت ایجادشده به وسیله «هیئت» است؛

۳. بازگشت قید به آنچه با «هیئت» انشاء شده است؛ یعنی طلبی که از «هیئت» برداشت می‌شود، مقید می‌گردد؛

۴. بازگشت قید به «محمول نسبت داده شده» که در واقع به تقييد همان معنای ایجاد شده باز می‌گردد؛ اما از نظر معنای اسمی و حرفی با آن تفاوت اعتباری دارد.

محقق نایینی تمامی این احتمالات را به جز احتمال چهارم، باطل می‌داند، با این استدلال که شرط نمی‌تواند به مفهوم مفرد و بسیط برگردد؛ بلکه باید به مفهومی ترکیبی بازگردد که از جمله برمی‌آید؛ چنان که از تعریف جمله شرطیه نیز همین برداشت می‌شود: «جمله‌ای که در آن به وجود یک نسبت در صورت وجود نسبتی دیگر حکم می‌شود». بنابراین احتمال اول نادرست است. همچنین نمی‌توان شرط را به معنای ایجاد «هیئت» بازگرداند، به گونه‌ای که به انشاء برگردد؛ زیرا انشاء نه قابل اشتراط و تعلیق است و نه به اطلاق و تقييد متصف می‌شود؛ بلکه یا هست و یا نیست. پس احتمال دوم نیز باطل است. بازگشت شرط به آنچه با «هیئت» ایجاد شده (طلب) نیز ممکن نیست؛ زیرا برای اشتراط باید یک معنای مستقل اسمی را در نظر گرفت و شرط بر معنای حرفی وارد نمی‌شود؛ چراکه نمی‌توان به معنای حرفی با حفظ حرفی بودنش توجه یافت؛ چون فانی در دیگری است و در جایگاه تحققش (هنگام استعمال)، مورد غفلت است. پس احتمال سوم نیز نادرست است.

بنابراین تنها احتمال چهارم، یعنی «محمول منتسب» باقی می‌ماند که خود دارای سه احتمال است:

۱. بازگشت قید به «محمول منتسب» پس از تحقق نسبت (از نظر زمانی): این احتمال مستلزم «نسخ» است؛ زیرا اشتراط اگر مثلاً بعد از وجوب إکرام پیش بیاید، «نسخ» را در پی دارد؛

۲. قید در همان جایگاه انتساب به «محمول منتسب» بازگردد: این احتمال نیز نادرست است؛ چون باعث رجوع قید به مفهوم مفرد بسیط می‌شود؛

۳. قید به «محمول منتسب» با وصف انتساب، مثلاً به «وجوب إکرام» یا «إکرام واجب» بازگردد که احتمال درست، همین است. به بیان روشن‌تر، شرط باید به نتیجه حمل در جملات حملی و نتیجه طلب در جملات طلبی بازگردد. مثلاً در جمله «کَلَّمَا كَانَتِ الشَّمْسُ طَالِعَةً فَالْنَهَارُ موجود»، «وجود نهار» مشروط است و در جمله «إِنْ جَاءَكَ زَيْدٌ فَأَكْرَمَهُ»، «إکرام واجب» یا «وجوب إکرام» مشروط است (ر.ک: کاظمی، ۱۴۱۷، ج ۱، ص ۱۸۱-۱۸۲).

اشکالات

محقق اصفهانی سه اشکال بر این نظریه وارد کرده است که از این قرارند:
یکم - تقیید «هیئت»، همان‌گونه که توضیح دادیم، مانعی ندارد و می‌توان معنای آلی را مستقل در نظر گرفت و آن را قید زد. پس احتمال صحیح در «واجب مشروط» در آنچه محقق نائینی گفت، منحصر نیست.

دوم - معنای حمل «این‌همانی» است و نتیجه آن ثبوت «این‌همانی». اما «طلوع شمس» و «وجود نهار» (در مثال یادشده) مصحح حمل اند نه نتیجه آن. در جمله انشائی نیز نتیجه انشاء «وجوب اکرام» است، نه اتصاف «إکرام» به «وجوب» (إکرام واجب).^۱

سوم - این انتساب یا اتصاف، معنایی اسمی است یا حرفی؟ اگر اسمی باشد، با این اشکال مواجه می‌شود که این معنا در جمله نیامده است؛ چون مضمون جمله شرطی، ربط یک جمله به جمله دیگر است و اگر جزاء، جمله‌ای انشائی باشد، معنای جمله شرطی، ارتباط دادن «نسبت بعثی انشائی» به «نسبت حکمی» است که در شرط وجود دارد. با وجود این، چطور قید را به چیزی بازمی‌گردانید که در جمله شرطی هیچ اثری از آن نیست (محمول منتسب)؟

اما اگر معنای حرفی باشد:

۱. منظور این است که «إکرام واجب» چگونه می‌تواند نتیجه انشاء باشد که به عنوان احتمال مطرح‌شده‌اید؟

اولاً این انتساب، مضمون جمله شرطی نیست؛ بلکه از عارض شدن «نسبت انگیزشی» (بعث) بر ماده برداشت می‌شود. پس چگونه می‌توان آن را قید زد؟

ثانیاً اگر منظور از اتصاف حرفی، همان «نسبت انگیزشی» باشد، خود محقق نائینی آن را نپذیرفته است و اگر چیزی باشد که از نظر زمانی پس از نسبت به وجود آمده است، در صورتی که یکی از اطرافش همان نسبت انگیزشی باشد، نامعقول است (چون نسبت نمی‌تواند طرف قرار بگیرد) و در صورتی که مفهوم اسمی وجوب باشد، مفاد «هیئت» نیست و در کلام هم اثری از آن وجود ندارد تا طرف اتصاف باشد.

ثالثاً «اتصاف حرفی» هم مثل «نسبت انگیزشی» (بعث)، غیر مستقل است و با امور آلی دیگر از نظر استحاله تفید، تفاوتی ندارد. پس اشکال دوباره برمی‌گردد (ر.ک: اصفهانی، ۱۳۷۴، ج ۱، ص ۳۳۵، پاورقی).

استاد لاریجانی به اشکال سوم محقق اصفهانی چنین ایراد گرفته است که منظور از اتصاف در سخن محقق نائینی، اتصاف حرفی است و با این حال، اشکال یاد شده بر ایشان وارد نیست؛ چون مقصود از اتصاف حرفی، همان نسبت انگیزشی نیست؛ بلکه چیزی است که پس از آن به وجود می‌آید و از آن برداشت می‌شود. پس لازم نیست که نسبت انگیزشی، طرف اتصاف حرفی قرار بگیرد. مثلاً وقتی «هیئت» به «اکرام» تعلق گرفت، وجوب از آن برداشت می‌شود. پس این وجوب از معنای جمله بیرون است؛ همان طور که ثبوت «این همانی» از معنای جمله خبری بیرون است. بنابراین آنچه در واقع در جمله شرطیه معلق شده است، نتیجه ورود نسبت انگیزشی بر ماده، یعنی وجوب است، نه مدلول جمله تالی. با این بیان، عبارت «مدلول جمله تالی وابسته و معلق بر جمله مقدم است»، تعبیر دقیقی نیست؛ بلکه درست این است که بگوییم: «نتیجه تالی که از ورود ماده بر هیئت برمی‌آید، بر ثبوت مقدم معلق است». البته اشکال آخر ایشان، یعنی بازگشت اشکال تقیید معنای حرفی در نظریه ماده منتسب، قابل پذیرش است.

نکته‌ای که درباره سخن استاد لاریجانی به نظر می‌رسد این است که محقق نائینی تصریح کرده که فرق بین احتمال سوم و چهارم این است که در احتمال سوم قید به مفهومی که



با «هیئت» ایجاد شده باز می‌گردد که معنایی حرفی است، ولی در احتمال چهارم قید به چیزی برمی‌گردد که از معانی اسمی است؛ برخلاف آنچه استاد گفته است. با این توضیح برخی از شقوق یاد شده در سخن محقق اصفهانی که مورد اشکال استاد لاریجانی بود، از محل بحث خارج می‌شود؛ زیرا محقق نائینی قید را به معنای اسمی بازگردانده است: «اشترط وابسته به این است که معنا اسمی و مستقل باشد و مشروط شدن معنای حرفی، ناشدنی است» (کاظمی، ۱۴۱۷، ج ۲-۱، ص ۱۸۱). اینجاست که اشکال محقق اصفهانی بر ایشان وارد می‌شود: «ماده منتسب با معنای اسمی در جمله نیست. پس چگونه قید را به آن باز می‌گردانید؟»

مگر اینکه در پاسخ بگوییم این معنا از ظاهر جمله شرطیه برداشت می‌شود؛ همان‌گونه که محقق روحانی در پاسخ به اشکال جزئیت معنای حرفی گفته بود و استاد لاریجانی نیز آن را پذیرفت. به هر روی اشکال اول و دوم محقق اصفهانی را نمی‌توان پاسخی داد.

نتیجه‌گیری

هیچ یک از دو اشکال بررسی شده، یعنی جزئی بودن معنای حرفی و آلی بودن آن، نمی‌تواند مانعی بر سر راه «وجوب مشروط» ایجاد کند.

بهترین پاسخ به اشکال جزئی بودن، این سخن صاحب کفایه است که می‌توان «هیئت» را از آغاز به صورت مقید انشاء کرد. همچنین این پاسخ محقق روحانی که استاد لاریجانی نیز آن را پذیرفت: در صورت همراهی فهم عرفی، می‌توان قید را به وجود و تحقق نسبت بازگرداند.

دیگر پاسخ‌ها نیز یا به همین دو سخن باز می‌گردد و یا قابل پذیرش نیست. در پاسخ به اشکال آلی بودن معنای حرفی نیز دو جواب قابل قبول است: ۱. آلی بودن معنای حرفی مانع از التفات به آن نیست تا نتوان تقییدش کرد؛ بلکه توجه اجمالی برای تقیید کافی است؛ ۲. تقیید «هیئت» نیازمند نگاه استقلالی به آن نیست؛ بلکه می‌توان «هیئت» را از آغاز به صورت مقید انشاء کرد.

فهرست منابع

۱. اصفهانی غروی، محمدحسین (۱۳۷۴). *نهایة الدراریة*. چاپ اول. قم: مطبعه سیدالشهداء.
۲. حکیم، سیدعبدالصاحب (۱۴۱۳ق). *منتقى الأصول*. چاپ اول. قم: مطبعه امیر.
۳. خراسانی، محمدکاظم (۱۴۰۹ق). *کفایة الأصول*. چاپ دوم. قم: مؤسسه آل‌البتیت لایبیت.
۴. خمینی، سیدروح‌الله (۱۴۱۵ق). *مناهج الوصول إلى علم الأصول*. چاپ اول. قم: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی علیه‌السلام.
۵. خویی، سیدابوالقاسم (۱۳۶۸). *أجود التقریرات*. چاپ دوم، قم: مطبعه مصطفوی.
۶. فیاض، محمداسحاق (۱۴۱۷ق). *محاضرات فی الأصول*. چاپ سوم، قم: مطبعه انصاریان.
۷. فیاض، محمداسحاق (۱۴۲۷). *المباحث الأصولیة*. چاپ دوم. قم: نشر دفتر آیت‌الله فیاض.
۸. کاظمی خراسانی، محمدعلی (۱۴۱۷ق). *فوائد الأصول*، چاپ دوم، قم: مؤسسه النشر الإسلامی.
۹. کلانتر، ابوالقاسم (۱۴۰۴ق). *مطرح الأنظار*. چاپ اول. قم: مؤسسه آل‌البتیت لایبیت.
۱۰. لاریجانی، صادق (۱۳۷۹ش). *واجب مشروط*. چاپ اول. قم: نشر مرصاد.
۱۱. مؤمن قمی، محمد (۱۴۱۹ق). *تسلید الأصول*. چاپ اول. قم: مکتب النشر الإسلامی.
۱۲. هاشمی شاهرودی، سیدمحمود (۱۴۱۷ق). *بحوث فی علم الأصول*. چاپ دوم، قم: مؤسسه دایرةالمعارف فقه اسلامی.